



## مثنوی از ظہیر و سدی و صفیہ ایشاہ

قسمت دوم

### (سلمان و جامی و صائب)

(۲)

قصیدہ‌ای از سلمان ساوجی شاعر قرن هشتم مقدم بر حافظ شیرازی می‌شناسیم که در اقتنای قصیدہ غرای ظہیر فاریابی سروده شدہ . ابیات گزیدہ این قصیدہ را از صفحات ۵۴۲ - ۵۴۰ دیوان سلمان ساوجی باہتمام منصور مشفق (از انتشارات بنگاہ مطبوعاتی صفیعلیشاہ - تہران اسفند ۱۳۳۶) نقل میکنیم :

- |  |                                  |
|--|----------------------------------|
| ۱ - بسم نبود جفای رخ چو یاسمنش         | بنفشہ نیز گرفتست جانب سمنش       |
| ۲ - دلم دران رسن زلف عنبرین آویخت      | بران طمع کہ برون آید از چہ دقش   |
| ۳ - ہزار بار از آن چاہ جان رسید بلب    | کہ بر نیامد کارم بموئی از رسش    |
| ۴ - کہ دید بر سر سروتو برگ نسترن       | کہ بود باز سر سرو برگ نسترنش     |
| ۵ - بیوی آنکہ دہد رنگ عارض تو بگل      | نسیم صبح چہ دمہا کہ داد در چمنش  |
| ۶ - ز شرم قند لب در عرق گداخت نبات     | بدین ترانہ گرفتند خلق در دہنش    |
| ۷ - کسی کہ پیش دہان تو نام پستہ برد    | حقیقتست کہ مغزی ندارد آن سخنش    |
| ۸ - نجوم کو کہہ شاہ جهان اویس کہ هست   | قرین جام دم صاحب ولایت قرنش      |
| ۹ - اگر نہ شمسہ ایوان او بدی خورشید    | ہزار بار شدی عنکبوت پردہ تنش     |
| ۱۰ - گر آفتاب نہ بر سمت طاعت تو بود    | برون کشند نجوم از میان انجمنش    |
| ۱۱ - هوای منزلت دستبوس خاتم تست        | کہ بر کند دل لعل بدخشی از وطنش   |
| ۱۲ - چنان شود کہ بعهد تو باز خواہد باغ | زرہ زنان خزان برگ بید و یاسمنش   |
| ۱۳ - جهان ز باد ستمگر چنان شود ایمن    | کہ گرگ و میش شود مستشار و مؤتمنش |

\* جناب آقای پروفسور فضل اللہ رضا سفیر شاہنشاہ آریامہر در کانادا ، استاد فیزیک دانشگاه پاریس ، رئیس سابق دانشگاه تہران .

۱۴- بدین قصیده غرا ظهیر وقت منم زمانه را چو توئی اردشیر بن حسنش  
۱۵- ز غصه بلبل طبعم نداشت برگ و نوای بهار مدح تو آورد باز در سخنش  
آغاز قصیده قوی نیست ، طراوت و نوی مطلع قصیده ظهیر چیز دیگری است

بیت دوم و سوم نیز تکرار گفته ظهیر است بزبانی فروتر از آن :  
دلم ز چاه زنخدان او چگونه رهد چو دست می‌توان زد بضرین رسنش  
ایات چهارم تا ششم از نوع متوسط است . شاید تنها مصرع « بدین ترانه  
گرفتند خلق در دهنش » لطافت بیشتری در برداشته باشد . حدیث پسته و مغز در  
بیت هفتم کمی مصنوعی بنظر میرسد - بیت هشتم را برای خاطر اشاره به نام  
ممدوح ذکر کرده‌ایم . اغراق بیت نهم اگر هم نوی داشته باشد بیان سخن بلند  
نیست بیت دهم تقلید بیت دوازدهم ظهیر است . بیت یازدهم را از آن یاد کردیم  
که تشابه آن با مصرع سعدی « که بر کنددل مرد مسافر از وطنش » معلوم شود .  
بیت دوازدهم و سیزدهم اشاره بکبر و لطیفی به عدل و دادگستری ممدوح است  
که در دوران پادشاهی او باغ از خزان دادخواهی میکند و میگوید گل و یاسمن  
را که گرفتی بمن بازده عصری است که در آن گرگ و میش باهم همکاری میکنند  
و مستشار مؤتمن میشوند .

رو بهمرفته قصیده سلمان آن لطافت و آفرینندگی قصیده معروف ظهیر را  
ندارد شعر متوسط است و بوی غزل عاشقانه هم از آن بر نمی‌خیزد . در قصیده ظهیر  
ایات لطیف عاشقانه داشتیم که همتای آن در قصیده سلمان بچشم نمی‌آید مانند  
این بیت :

همیشه اشک چو باران ز دیده می‌بارم مگر که تازه بماند رخ چو نسترش  
بهر حال با اینکه شاعر بدین قصیده غرا خود را ظهیر وقت می‌شمارد ذوق من  
امروز بر این معنی گواهی نمیدهد شعر متوسط و بسیار فروتر از گفته ظهیر و  
سعدی و صفیعلیشاه و جامی نشسته است .

اینک بسراغ غزل مولانا عبدالرحمن جامی می‌رویم که سعدی وار برمسند ادب  
فارسی قرن نهم نشسته و در انواع نظم و نثر و عشق و عرفان سخن گفته است ،  
کسی که میگوید :

اگر به فارس رود کاروان اشعارم روان سعدی و حافظ کنندش استقبال  
و گر به هند رسد خسرو و حسن گوید که ای غریب جهان مرحبا تعال تعال  
غزل مورد نظر ما در صفحه ۶۶۵ دیوان کامل جامی ویراسته هاشم رضی  
با مختصر اصلاح چنین آمده است :

۱- بتی که از همه پوشیده ماند لطف تنش نگشته محرم او کس برون ز پیرهنش  
۲- شد آفریده ز آب زلال در عجم که چون ز جامه ترشح نیکند بدنش  
۳- برو غیور چنانم که گر دلم فسرد به صبر پای به پوشم به چشم خویشتنش  
۴- دمید خط ز بنا گوش او از آن آفت نگاه دار خدایا حوالی ذقنش  
۵- نه آن خطست ، همانا که عنکبوت خیال تنید دایره مشک گرد نسترش  
۶- خیال قامت آن لاله رخ سهی سرو است که چاک سینه صاحب‌دلان بود وطنش  
۷- گذر کن از سخن بوسه این نه بس جامی که بگذرد سخنان تو بر لب و دهنش  
غزل جامی زیباست و شاید اگر آن گفته های سه شاعر دیگر را از نظر  
نگذرانده بودیم سخن جامی باز زیبا تر جلوه میکرد . مطلع عرفانی غزل شاه‌بیتی  
است .

بیان در بیت چهارم قوی نیست آنجا که شاعر دعا میکند که خط بر حوالی  
ذهن معشوق پدیدار نشود. اگر هم مسائل اجتماعی و فی‌المثل نیک و بد سنتهای  
اخلاقی را کنار بگذاریم و هرگونه آزادی آرزوها را مباح بشماریم باز سخن  
آن برازندگی و دلیری را ندارد. شعر ظهیر در مرز همین وادی خیال‌انگیزتر  
از این دعای جامی است :

دل ز چاه زنخدان او چگونه رهد      چو دست می‌توان زد به عنبرین‌رسنش  
و باز وقتی حافظ می‌گوید :

سبزه خط تو دیدیم وز گلزار بهشت      به طلبکاری آن مهر گیاه آمده‌ایم  
یا :

بدین شکسته بین‌الحزن که می‌آرد      نشان یوسف دل از چه زنخدانش  
یا :

خط عذار یار که بگرفت ماه از او      خوش حلقه‌ایست لیک بدر نیست راه از او  
یا « یارب چه در خور آمد گردش خط هلالی » در گوش من نواها چند  
پرده بالاتر از آهنگ این بیت جامی است. با این احوال جامی بی‌درنگ در  
بیت پنجم سخن نسخته خود را سخته میکند و به آفرینش برتر می‌پردازد.  
می‌گوید آن خط هلالی که بر گرد عارض یار برآمده اساساً وجود ندارد گوئی  
عنکبوت خیال دایره‌ای از مشک‌تر غالیه‌وار برگرد نسترن معشوق تنیده، میان  
این بیت با بیت پیش فرق بسیار است، این بیت بلند است.

بیت اول و دوم لطافت عارفانه‌اصیل دارد مثلاً در بیت اول آن اسرار نهان  
آفرینش، آن موی میان معشوق نادیده، همان لطافت تن که صفیعلی‌شاه اندیشیدن  
به آن را هم جایز نمی‌شمارد در ذهن جلوه‌گر میشود. مصرع «وزان خوشم که  
ندیدست کس در انجمنش» صفیعلی‌شاه «نگشته محرم او کس برون ز پیرهنش»،  
جامی را بیاد می‌آورد. بعید نیست که صفیعلی‌شاه بدیوان شاعر عارف جامی نیز  
نظر داشته است.

بیت دوم عاشقانه‌تر است و کمی هم به اندیشه اجتماعی و عملی آغشته شده.  
ترشح بدن چون آب زلال از روزن پیراهن لطافت سعدی‌وار عرضه میکند.  
هر چند تشبیه جامی عملی و قابل لمس‌روزانه است ولی باز آن درخشش تخیل  
عرفانی را از دست نداده است.

بیت سوم در نسخه ویراسته هاشم‌رضی احیانا دارای نارسائی چاهی است  
و اصل صحیح آن امروز در دست‌نگارنده نیست ولی بهر حال بیت در صورت‌ظاهر  
اندیشه پرخیده‌ای را نمی‌رساند.

بیت ششم غزل جامی لطافت این بیت‌ظهیر را ندارد :

در آب دیده من غرق شد چو نیلوفر      خیال قد چوشمشاد و روی چون‌سمنش  
بیت آخر شاید اشاره‌ای به سخن سعدی باشد «که داد خود بستانم به بوسه  
از دهنش». — شاعر خود را درخور بوسه معشوق نمیداند همینقدر به ایسن  
بسنده میکند که شعرش بر لب معشوق روان است. شعر بدنیست و اندیشه شاعر  
هم با فروتنی عارفانه همراه است ولی «که بگذرد سخنان تو بر لب و دهنش»،  
شاید آن آراستگی بیان را نداشته باشد که بیت را در مقایسه با دیگر غزلها که  
گفتیم صدرنشین کند. ضمناً برای خواننده روشن نیست آیا سخن جامی اشاره به آن  
است که ممدوح شمری از استاد را بازگویی کرده یا معشوق.

این غزل جامی زیباست و هر چند استاد غزلسرای نوآور و فصیح است ولی رویهم از آن سخنان دیگر که عرضه شد بالاتر نمی‌نشیند - در طبقه‌بندی میتوان گفت که سخن ظهیر و سعدی عاشقانه و غزل صفی عارفانه است. غزل جامی عارفانه است ولی رنگ آن بل عشق مجازی از خلال ابیات ۴ و ۷ بچشم می‌آید - هرچند که استاد در سخنوری بسیار تواناست و ممکن است چنین خوانسته باشد. قصیده سلمان و غزل صائب که بعد خواهد آمد بمراتب فروتر می‌نشینند.

غزل دیگری در همین رده از صائب شاعر قرن یازدهم می‌شناسیم که در صفحه ۵۲۴ دیوان او در چاپ انجمن حفظ آثار ملی چنین آمده است :

۱ - رسیده است بجائی لطافت بدش  
 ۲ - اگر ز نکهت گل پیرهن کند در بر  
 ۳ - سخن چوبال و پرطوطیان شود سرسبز  
 ۴ - شکوه حسن ازین بیشتر نمی‌باشد  
 ۵ - ز اشک شمع توان نقل در گریبان ریخت  
 ۶ - باین فروغ ندارد یمن عقیقی ییاد  
 ۷ - حلاوت لب ازین بیشتر نمی‌باشد  
 ۸ - چه لذتست شنیدن نوای جان پرور  
 ۹ - نشد گشایش از راه گفتگو صائب  
 در بیت‌های سوم و پنجم « لبشکرشکنش » تکرار شده ، مدار سخن هم گرد دایره لب شکرشکن یار دور میزند . این هر دو بیت را شاید بعلت تکرار لفظ و اندیشه بتوان از عرصه آزمایش بیرون انداخت . مصرع‌های اول بیت‌های چهارم و هفتم :

«شکوه حسن ازین بیشتر نمی‌باشد» و «حلاوت لب ازین بیشتر نمی‌باشد» باز نمونه تکرار لفظ و معنی است . از مصرع‌های دوم این ابیات شاید همین يك مصرع پذیرفتنی باشد « که از سپند نخیزد صدادر انجمنش » که شکوه حسن معشوق که همه کس را به سکوت اعجاب‌آمیز و مستی حیرت انداخته سپند را هم خاموش کرده است . مضمون بد نیست ولی صحنه اجتماعی و عملی خاموشی سپند در مجمر در حد خیال انگیزی بنظر نمی‌آید . اندیشه در بیت نخست بد نیست ولی بیان ضعیف است ، نسیم تن لطیف یاسمین گونه معشوق را داغدار میکند این کلمه « داغدار » که باصطلاح زیباتر داغ لاله میماند چندان بگوش حافظ آشنای من نزدیک نیست . در گفتار صفیعلیشاه نکته زیباتر آورده شده « که از تصور عقل آفتی رسد به تنش » .

آغاز غزل صائب قوی و هشدار دهنده نیست « رسیده است بجائی لطافت بدش » بخصوص جمله « رسیده است بجائی » آدم را تکان نمیدهد ، شعر متوسط است . بیت دوم خرده کاری سبک هندی خود را بروز میدهد . بیت ششم قوت بیان ندارد . در بیت هشتم شاعر نکته لطیفی را بیان میکند که چه لذت بخش است دلبری که هم نوای او جان را زنده کند و هم لبش در دسترس عاشق بوسه جوی باشد . مقطع غزل میرساند که دهان یار چندان ناپیدا است که هنگام سخن گفتن او هم آشکارا نمیشود ، مگر از طریق خال کنج لب کسی به چنین دهانی راه برود . صائب این مضمون معروف را که همه می‌شناسند به نحو پیش پا افتاده‌ای بیان کرده ، يك ذره از آن خیال انگیزیهای عارفانه در شعر دیده نمیشود . مثل این

است که در شاهرهای کسی در جستجوی محلی بکمک نشانی کنار جاده راه یابد.  
به از این باید سرود. حافظ همین نکته را بسیار شیواتر بیان میکند:  
بعد از اینم نبود شائبه در جوهر فرد که دهان تو در این نکته خوش استدلالی  
است

روبهم وقتی درست نگاه کنیم این غزل صائب اساساً به تالار آزمایش ما راه  
ندارد و بمراتب پائین تر از آن غزلهاست که گفته آمد. تفرل سلمان ساوجی  
هم با همه ناتمامی از غزل صائب فروتر نیست.

چنانکه همه میدانند دریافت زیبایی شعر و هنر امری ذهنی و نسبی است.  
زیبائی يك شعر نه تنها برای همه اهل ادب یکسان نمیتواند باشد بلکه برای  
هر خواننده هم درحالات مختلف ممکن است متفاوت جلوه کند. با این وصف  
باید کوشید تا معیارهای مناسب و ترازوهای دوزخ حب و بغض و افراط و تفریط  
در بازار ادب پارسی رایج شود.

اگر امروز نظر مرا هنگام نگارش این اوراق درباره زیبایی این شش گوهر  
از شش گوهر فروش پیرسند (بشرط آنکه کار به ماجرا و چون و چرا  
نکشد) پاسخ زیبایی سنج ذوق ناچیز خود را باین ترتیب عرضه میدارم:

- ۱- صفعلی شاه
- ۲- ظفر قاریابی و سعدی
- ۳- جامی
- ۴- سلمان ساوجی
- ۵- صائب

در پایان این مقایسه نخستین نکته ای که تأیید آن را ضرور میدانم این است  
که بداوریهائی که عرضه شد نباید چندعمومیت داد. در این يك نوع سخن آزمائی  
چند گوینده را آزمودیم، چه بسا ممکن است در آزمونهای دیگر نتیجه مسابقه  
بر همان سان نباشد. فی المثل غزلهای همچنان زیباتر از جامی میتوان یافت که  
شیواتر از بعضی غزلهای دیگر گویندگان باشد. تنها بر مبنای يك آزمون، داوری  
عام روا نخواهد بود. نکته دیگر این است که در عرضه ادب با اینکه ذوقها  
حکمروائی دارند، وندهمیشه عقلها کاری از پیش میبرند، باز میتوان آزمایشهایی  
طرح کرد که قیاس میان گفته شاعران و تمیز پست از بلند مقدور گردد.

مانده دارد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

\* وانگهی در استنباطهای هر پژوهنده ای احتمال لغزش وجود دارد  
دیوانهای نادرست چایی هم به افزایش لغزشها کمک میکنند.